

جشن نامه دکتر جلال خالقی مطلق

فصلنامه پاژ ۴

جشن نامه خالقی
سال اول، شماره چهارم
زمستان ۱۳۸۷

گردآورندگان:
دکتر محمود امیدسالار
ابوالفضل خطیبی
دکتر سجاد آیدین لو

با آثاری از:
محمود امید سالار
محمد علی اسلامی ندوشن
احمد مهدوی دامغانی
جلیل دوستخواه
ابوالفضل خطیبی
علی حصوری
مهران افشاری
بسید محمد دبیرسیاقی
محمد رضا راشد محصل
بیژن غیبی
داریوش کارگر
و...



PAŽ

FASLNAME PAŽ

Quarterly

VOL.1 NO.4

Winter 2008

Ferdowsi Cultural House (N.G.O)



دکتر جلال خالقی مطلق، استاد بازنشسته دانشگاه هامبورگ آلمان، در ۲۰ شهریور ۱۳۱۶ در تهران متولد شد. دیپلم خود را در تهران (۱۳۳۷) و دکترای خود را در رشته شرق شناسی در سال ۱۳۴۹ (۱۹۷۰) از دانشگاه کلن آلمان دریافت کرد و از سال بعد در بخش ایران شناسی دانشگاه هامبورگ به تدریس مشغول شد. چندین کتاب (تألیف، تصحیح و ترجمه) و ده ها مقاله از ایشان تاکنون به چاپ رسیده است. بدون تردید مهم ترین اشتغال علمی دکتر خالقی از ۴۰ سال پیش، شاهنامه و فردوسی و مهم ترین اثر وی انتشار دوره هشت جلدی شاهنامه براساس نسخه فلورانس و مقایسه با چندین دستنویس کهن دیگر و چهار جلد یادداشت های شاهنامه است که وی را امروز بی هیچ گمانی چهره اول شاهنامه شناسی ایران و جهان کرده است. فرهنگسرای فردوسی با افتخار این مجموعه را که با همت سه تن از ارادتمندان ایشان فراهم آمده در یادروز حکیم ابوالقاسم فردوسی (۲۵ اردیبهشت ۱۳۸۸) به وی پیشکش می کند.

دو احتمال در تفسیر و تصحیح دو بیت از شاهنامه خالقی

محمود امیدسالار

(کتابخانه دانشگاه ایالتی کالیفرنیا)

چکیده

تصحیح کتبی از قبیل شاهنامه به یک معنی کاریست گروهی زیرا پس از این که مصحح یا مصححین کار خودشان را به پایان رسانیدند و در دسترس پژوهندگان قرار دادند، اهل فن در آن کار دقت خواهند کرد و اصلاحاتی را متذکر خواهند شد که اگر هم پذیرفتنی نباشند، حد اقل فایده شان این است که باب بحث و تبادل نظر را خواهند گشاد. اما بنظر بنده انتقاد معقول از متونی که بدست عالمی تصحیح و تحشیه شده‌اند چند شرط دارد که بنده آنها را با قدری تفصیل بیان میکنم.

انتقاد درست از یک متن چند شرط دارد، شرط اول اینست که نویسنده‌ی نقد در فن تصحیح صاحب نظر باشد و بقول خودمان این کاره باشد و خودش قبلاً متنی را تصحیح کرده یا در خدمت مصححی تلمذ کرده باشد و دشواریها و دقایق کار را بداند. متأسفانه ما ایرانیان به این قضیه چندان توجهی نمی‌کنیم. فلان خانم خانه دار یا آقای دندانپزشک که مثل دیگر ایرانیان به ادب فارسی عشق می‌ورزد، گمان می‌کند که به صرف خواندن چند غزل حافظ و چند حکایت مثنوی، یا دو سه داستان شاهنامه، حافظ شناس و مولوی دان و شاهنامه پژوهست و آراء او همان ارزش و سندیت را دارد که عقاید مرحوم فروزانفر و جناب دکتر ریاحی یا خالقی و تقی‌زاده و قزوینی، و می‌گوید «شاهنامه مال ما ایرانیانست و همه‌ی ما حق اظهار نظر در باب آنرا داریم». بنده درین که ادبیات ایران ارث پدری همه‌ی ایرانیانست و همه ما آزادیم که در باب ادب فارسی اظهار نظر کنیم حرفی ندارم، بلکه حرفم اینست که نظر شخصی یک ایرانی غیر متخصص - ولو این که خود آموخته هم باشد و امکانات مالی چاپ نظریات خودش را هم داشته باشد - سندیت علمی ندارد. این درست مثل اینست که بنده که مانند دیگر بنی نوع بشر

قلبی دارم که در سینه‌ام می‌طپد و گوش و حلق و بینی هم دارم که از طریق آنها می‌شنوم و می‌بلعم و می‌بویم، ادعا کنم که چون قلب دارم متخصص قلبم و چون گوش و حلق و بینی دارم متخصص گوش و حلق بینی هم هستم. به همین قیاس ادب فارسی متعلق به همه‌ی ماست، اما اظهارنظر در باب ادب فارسی باید در انحصار متخصصین باشد. البته کسی که می‌خواهد در باب شعر اظهار نظر کند لازم نیست که در عین حال شاعر هم باشد، اما لازمست که در ادبیات که مثل فیزیک و شیمی و دیگر فنون فنی است و درجات و مقدماتی دارد، تحصیل کرده باشد. چه بسیار منتقدی که خودش شاعر نیست اما نقدالشعر را خوب می‌داند و صلاحیت اظهار عقیده در باب خوبی و بدی شعر را دارد. درین مورد شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی، صاحب المعجم فی معاییر اشعار العجم می‌نویسد:

و باید^۱ دانست که نقد شعر و معرفت رکیک و رصین و غث و سمین آن بشعر نیک گفتن تعلق ندارد و بسیار شاعر باشد که شعر نیکو گوید و نقد شعر چنانک باید نتواند و بسیار ناقد شعر باشد کی شعر نیک نتواند گفت و یکی را^۲ از فضلا و امرای کلام پرسیدند^۳ چرا شعر نمی‌گوئی؟ گفت از بهر آنک چنانک می‌خواهم کی آید نمی‌آید و آنچ [فراز] می‌آید نمی‌خواهم^۴، و بیشتر شعرا بر آن باشند کی نقد شعر، شاعران مجید توانند کرد و جز ایشان را نرسد کی در ردّ و عیب آن سخن گوید و این غلط است از بهر آنک مثل شاعر در نظم سخن همچون استاذ نساج است کی جامهای متقوم بافد و نقوش مختلف و شاخ برگهای لطیف و گذارشهای^۵ دقیق و دوالهای شیرین در آن پدید آرذ اما قیمت آن جز سمساران و بزّازان کی جامهای بیش بها از هر نوع و متاع هر ولایت بر دست ایشان بسیار گذشته باشد نتواند کرد و جز ایشان ندانند کی لایق خزانه‌ی پادشاه و شایسته‌ی کسوت هر نوع از طبقات بزرگان کدام باشد و هیچ کس جولاه را نگوید کی بهای این جامه بکن و جولاه اگر بهای جامه‌ی خویش کند از حساب ریسمان و ابریسم و زر رشته و روزکار عمل خویش در نتواند گذشت و لطف جامه و شیرینی و زیبایی آن نتواند دانست الا کی بزازی کرده باشد و جامه شناس شده^۶. شرط دوم اینست که منتقد از نقد چون سلاحی برای حمله به شخص مصحح استفاده نکند و احترام زحمت و همتی را که مصحح اثر در طول سالها کار با نسخ خطی مورد استفاده‌ی خود کشیده است محفوظ بدارد و بداند که انسان جایزالخطاست و به

صرف این که مصححی بیت یا کلمه‌ی بی را بنظر منتقد به غلط تصحیح کرده است، نباید کلّ کار او را بی ارزش و بی فایده جلوه داد. شرط سوم اینست که منتقد گمان نکند که به صرف این که نکته‌ی بی به خاطرش رسیده است که به دل خودش می‌چسبد، حتماً همان تصوّر او درست است و مصحح قطعاً در کلمه یا بیت و جمله‌ی مورد اختلاف نظر در اشتباه است زیرا این که عمرو معتقدست که عقیده‌ی زید غلط است دلیل لازم و کافی بر غلط بودن رأی زید نمی‌تواند بود. دیگر فضلا و اهل فنّ که درین مورد حکم داور خواهند داشت باید اختلاف عقاید را ببینند و بسنجند و اگر ممکن باشد در مورد برتری یکی بر دیگری نظر بدهند. شرط چهارم اینست که زبانی که منتقد در نوشتن نقد خود به کار می برد شایسته‌ی بیان یک بحث علمی باشد نه مناسب آن هتّاک‌ها و فحاشی‌هایی که در قدیم الایام میان داش مشدی‌ها بکار میرفت. تنها استثناء این قاعده بنظر بنده هنگامیست که شخص مورد نقد فرنگی و مخصوصاً آمریکائی باشد که با ندانم کاری و بلاهت و بی‌سوادی و نژادپرستی که عادت اکثریت قریب به اتفاق این قومست بخواهد به بهانه‌ی تحقیق و تألیف به ایران یا ایرانیان یا شعائر ملی ما توهین کند، که در آن صورت ما نیز یک مسؤولیت اخلاقی، میهنی، و قومی داریم که بدون پروا و با صراحت هرچه تمامتر «سر خامه را پیکان تیر» کرده، آنچه را که بقول داش مشدی‌های قدیم لایق «ریش و سیل» یا «گل و گیس» چنین یاهو سرایان خامگوئی است صریحاً بنویسیم یا شفاهاً بیان کنیم. تنها درین مورد است که بنده هتّاک‌ی و فحاشی تندگوئی را در نوشته‌های علمی نه تنها جایز بلکه واجب می‌دانم.

با در نظر گرفتن این مقدماتی که گفته آمد، می‌پردازم به بیان نظر خودم در باب دو بیت از شاهنامه‌ی استاد خالقی. اگر کسی گوید: این چه معنی دارد که در مجلدی که به بزرگداشت خالقی و ارج نهادن به خدمات او به شاهنامه مختصّ است از نظر او انتقادی بشود؟ پاسخ میدهم که عشق خالقی را به پیشرفت شاهنامه شناسی من که سالهاست خوشه چین خرمن فضل او هستم بهتر می‌دانم و آگاهم که خالقی یک نقد بجا و سخن مستند را بر هزار ستایش طوطی وار و بی جا ترجیح می‌دهد.

در داستان رزم یازده رخ در پادشاهی کیخسرو، بخش «گفتار اندر آگاهی یافتن کیخسرو از آمدن لشکر افراسیاب» جاسوسان به کیخسرو خبر می‌اورند که افراسیاب به ایران لشکر آورده است (خالقی، دفتر چهارم، ۸، ابیات ۷۳ - ۷۶):

چو بشنید گفتار کاراگهان	پر اندیشه بنشست شاه جهان
به کاراگهان گفت کای بخردان	من ایدون شنیده ستم از موبدان
که چون ماه ترکان برآید بلند	ز خورشید ایرانیش آید گزند
سیه مار کورا سرآید بکوب	ز سوراخ بیجان شود بیش خوب
چو خسرو به بیداد کارد درخت	بگردد برو پادشاهی و بخت

سخن بر سر بیت چهارم این قطعه یعنی بیت ۷۶ ازین داستانست. استاد خالقی در تفسیر این بیت می‌نویسد: «مار را همانگه که سر از سوراخ بیرون می‌آورد (پیش از آنکه آسیبی بزند) بکش و البته اگر در همان سوراخ که هست کشته شود بهتر!» (خالقی، یادداشتها، بخش ۲، ۲/ ۱۲۵). بنظر بنده احتمال دیگری در تفسیر این بیت قابل تأمل است و آن این که افراسیاب به مار سیاهی مانند شده که اجلش فرا رسیده و خودش به پای خود نزد مرگ آمده است. اولاً این که افراسیاب جامه‌ی سیاه داشته است از نصّ شاهنامه معلومست زیرا در پادشاهی کیقباد آنجا که رستم نوجوان از پدرش زال می‌خواهد که افراسیاب را برای او وصف کند تا بلکه در صف جنگ او را بشناسد و دستگیرش کند، سیاهی لباس افراسیاب به تصریح ذکر شده است (خالقی، دفتر یکم، ۳۴۷، ابیات ۱۹ - ۲۷):

چورستم بدید آنک قارن چه کرد	چگونه بود ساز جنگ و نبرد
به پیش پدر شد، بپرسید ازوی	که با من جهان پهلوانا بگوی
که افراسیاب آن بداندیش مرد	کجا جای گیرد به دشت نبرد؟
چه پوشد؟ کجا برفرازد درفش؟	که پیداست تابان درفش بنفش
بدو گفت زال: ای پسر گوش دار	یک امروز با خویشتن هوش دار
که آن ترک در جنگ نراژدهاست	دم آهنج و در کینه ابر بلاست
درفشش سیاهست و خفتان سیاه	از آهنش ساعد وز آهن کلاه
همه روی آهن گرفته به زر	درفش سیه بسته بر خود بر

بنابراین افراسیاب به اعتبار گزندگی و بدطیتی به مار، و به دلیل سیاه بودن رنگ لباسش، به مار سیاه تشبیه شده است. اما این تعبیر که هرگاه سرنوشت و قسمت مار این باشد که کشته شود خودش به زیر چوبی که سرش را خواهد کوفت می‌خزد، هم در

شاهنامه و هم در ادب فارسی باز هم آمده است. مثلاً در داستان یزدگرد بزهگر آمده است که: (خالقی، دفتر ۶، ۳۹۶، ب ۴۷۳).

ز سوراخ چون مار بیرون کشید همی دامن خویش در خون کشید
هم نسخه‌ی کراچی و هم نسخه‌ی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران به شماره‌ی ۱۱۵۵۵ فعل کشید را درین بیت بصورت کشد ضبط کرده‌اند و این بیت در نسخه‌ی کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه در داستان بهرام گور آمده است نه یزدگرد بزهگر. علی‌ای حال این تعبیر را نظامی گنجوی نیز در لیلی و مجنون به کار برده است و می‌فرماید (لیلی و مجنون، چاپ روسیه، ۹۹، ب ۹۶):

ماری که نه راه خود بسیجد از پیش‌کار خود بیچد
در ترجمه‌ی تفسیر طبری نیز آمده است که (۴/ ۱۰۰۲): «اگر چنین است سر ایشان همه بکوب چنان که آن ماران را کوبند». بنابراین به نظر بنده صورت صحیح بیت ۷۶ در داستان جنگ بزرگ، و معنی درست آن اینست که عرض می‌شود:

سیه مار کو را سر آید به کوب ز سوراخ پیچان شود پیش‌چوب
یعنی: مار سیاهی که سرش سوی کوبیدن می‌گراید، و قسمتش اینست که سرش را بکوبند تا کشته شود، خودش از امنیت سوراخ و لانه‌اش پیش‌چوبی که با آن سرش را خواهند کوبید می‌خزد. پیدااست که در مصراع اول بنده کوب را مصدر مرخم از کوبیدن پنداشته‌ام چنان که جامی نیز می‌فرماید:

هرگه از چوب بر سگ آید کوب باشد از جهل سگ گزیدن چوب
پس در مصراع یکم از بیت ۷۶ داستان جنگ بزرگ، رسم الخط بکوب راباید بصورت به کوب تصحیح کرد. در مصراع دوم نیز تصحیحاتی که روا داشته‌ام همه بر اساس نقاط کلمه و دیگر خواندن کلام کم نقطه یا بی‌نقطه برین اساس است نه از قبیل تصحیحات قیاسی که دست بردن در متن را ایجاب کند، والله اعلم.

مورد دوم در داستان پادشاهی شاپور ذوالاکتافست که آن داستان را خود فقیر تحت نظر استاد خالقی تصحیح کرده است (خالقی، دفتر ششم، ۳۴۱، ابیات ۶۵۷ - ۶۵۸):

چو آدینه هر مزد بهمن بود برین کار فرخ نشیمن بود
می لعل پیش آورم هاشمی ز بیشی که خنبش نگیرد کمی

در بیت ۶۷۵ چو را باید به پیروی از ضبط نسخهء حاشیهء ظفرنامه به چن تصحیح کرد. این تصحیح در چاپ شاهنامه‌ی خالقی در آمریکا نیامده است اما در تجدید نظری که برای چاپ دائرةالمعارف بزرگ اسلامی از شاهنامه‌ی خالقی در متن کرده‌ام، از فضلالی مسؤل این کار در ایران خواهش کرده‌ام که چو را در چاپ جدید به چن تصحیح کنند. در مورد لغت آدینه در مصراع یکم این بیت نیز بنده مشکوک بودم و در نامه‌ی مورخ ۲۲ نوامبر سال ۲۰۰۲ خطاب به استاد خالقی نوشتم که:

تقریباً مطمئن هستم که آدینه در بیت اولی گشته‌ی آیین است که در س ۲، ق ۲، لی، ۳، ل، آ، ب هم آمده است اما از نظر متد دلیل محکمی برای اعراض از ضبط ل - ۲، ل، لن، پ، لن ۲ نداشتم و اصل را نگاه داشتم.

در بعدالتحریر همین نامه نیز نوشته بودم که:

آدینه را در مصراع اول این بیت به دو وجه میتوان خواند و تصحیح کرد. یکی آدینه به معنی «جمعه» که من به متن برده‌ام، و دیگری آیین چنانکه در پنج تا از دستنویسهای آمده است. از نظر دشواری و کهن بودن هیچ یک ازین دو وجه بر دیگری رجحانی ندارد و ضبط آدینه که در متن اختیار شده است صرفاً به خاطر اینکه در اقدم نسخ و بیشتر دستنویسها وارد شده بود گزیده آمد. اما این احتمال را که صورت آیین هرمزد بهمن درست تر باشد نمیتوان فرو نهاد، با آنکه به ضرس قاطع نمیتوانم گفت. در مورد آدینه > آیین اگر حدس بنده درست باشد نمیتوان به این بیت در مورد تاریخ زندگی فردوسی یا زمان اتمام نظم داستان شاپور ذوالاکتاف استناد کرد. بنابراین محاسبات آقای دکتر شهبازی هم در باب روز دقیق تولد فردوسی قدری اشکال پیدا می‌کند.^۷ اما اگر من اشتباه کنم که هیچ. علی ای حال من بیت را دست نزدم اما سیاق مطلب بنده را به صحت آیین هرمزد بهمن یعنی «رسم شادخواری در هرمزد روز از بهمن ماه» سوق میدهد، والله أعلم.

اخیراً رونوشت مقاله‌یی از دوست جوان و فاضلم جناب دکتر سجّاد آیدنلو به دستم رسید که قرارست در مجله‌ی دانش و خرد در دانشگاه فردوسی چاپ شود^۸ و دیدم که ایشان در آن مقاله‌ی ممتع، با تیزهوشی خاصی که بدان شهرت دارند، و با دلایل و شواهد عالمانه‌ی استدلالات کرده‌اند که صورت صحیح این مصراع باید این باشد که: چن آدینه هرمزد بهمن بود و به سنت «خجستگی روز نخستین ماه، بویژه اول

بهمن» اشاره فرموده‌اند اما در عین حال ضبط آدینه را بر آیین ارجح دانسته‌اند. به گمان بنده اگر در این مصراع چو را به چن تصحیح کنیم، تغییر آدینه به آیین از نظر موسیقی شعر بلا اشکال و از نظر پیروی از ضبط دشوارتر واجب است. احتمال این که صورت اصلی آدینه بوده باشد که برخی از کتاب و نسخ آنرا به آیین گردانده باشند بعید است زیرا به قیاس با آیین، صورت آدینه ضبط سراسر است و بقول خودمان راستحسینی است. ازین گذشته با این که اکنون شاهی بخاطر ندارم گمان میکنم که آدین لهجی از آیین نیز باشد. علی‌ای حال بنظر بنده صورت دشوارتر این مصراع با آیین است نه با آدینه و این که من در یادداشتها تصور کرده‌ام که ضبط آیین برتری خاصی بر صورت آدینه ندارد، و علیرغم تمایلم به آن، از ضبط اقدم نسخ پیروی کرده‌ام، غلط است و آیین هرگز بهمین درین مصراع مسلماً ضبط دشوارترست و می‌باید به متن می‌رفت. درین مورد پژوهش دوست دانشمند جناب دکتر آیدنلو که رسم و آیین شادخواری در روز نخست ماه و مخصوصاً ماه بهمن را با شواهد مستدل نشان داده‌اند، چه به قول ایشان آدینه را صورت صحیح بدانیم و چه بنظر بنده آیین را، نکات مهمی را در بر دارد و گوشه‌های تاریکی از دشواریهای متن شاهنامه را روشن می‌کند.

در مورد مصراع یکم بیت ۶۵۸ که در بیشتر چاپهای شاهنامه به پیروی از نسخه‌ی اساس و دستنویسهای همخوان با آن بصورت: می لعل پیش آور ای هاشمی ضبط شده است، استدلال بنده در اعراض از ضبط نسخه‌ی اساس، چنانکه در همان نامه خطاب به جناب استاد خالقی نوشتم اینست: «هاشمی را هم در بیت ۶۵۸ به معنی «قفیز هاشمی» که معیاری از وزن و حجم بوده است معادل ۱۱۵۲ مثقال کما صرح به کر هاشمی که یک سوم کر معدل است و بقول دهخدا آن را کر هارونی یا کر اهوازی نیز می‌گویند گرفته‌ام». سپس در یادداشتهای این بیت نوشتم که:

با اینکه هاشمی را درین بیت اسم شخصی (احیاناً خدمتکار فردوسی پنداشته‌اند) و بنابراین فعل جمله را هم از آورم به آور تغییر داده‌اند، من گمان می‌کنم که قرائت دشوارتر این باشد که هاشمی را به معنی قفیز هاشمی بگیریم که معادل ۱۱۵۲ مثقالست. وجه دیگر اینست که آنرا به معنی واحد حجمی بنام کر هاشمی تصور کنیم که به قول دهخدا «ثلث کر معدل» یعنی بیست قفیز باشد که آنرا کر اهوازی یا کر هارونی هم می‌گویند و درین بیت به کنایه از مقدار زیادی شراب بکار رفته است.

سپس بنده در مورد مصراع دوم این بیت نیز اظهار شک و تردید کرده، نوشته بودم که صورت صحیح مصراع دوم بر من روشن نیست. جناب دکتر خالقی در نامه‌ی مورخ ۱۹ دسامبر ۲۰۰۲ خطاب به بنده نوشتند:

در مورد هاشمی نظر شما درست است. مصراع دوم شاید چنین باشد: ز پیشی که خنبش نگیرد کمی. یعنی: از زیاده جوئی در میخوارگی می لعلی که پیش میاورم یک قفیز هاشمی است که خم آن کمی نمی‌گیرد. به سخن دیگر: پیشی در می نوشیدن می‌جوید و نه در کار جهان که دیگر شصت و سه سالگی رسیده و گوش هم کر شده.

بنده هم چون چیز دیگری به عقل نمی‌رسید همین رأی استاد را به متن بردم و در یادداشت‌های جلد ششم نوشتم:

مصراع دوم این بیت را به دو وجه میتوان خواند. یکی آنست که با نظر جناب دکتر خالقی موافقت دارد و همان را هم به متن برده‌ام: ز پیشی که خنبش نگیرد کمی. اگر مصراع را بدین نحو بخوانیم پیشی را باید به معنی «زیاده جوئی» گرفت و بیت را چنین معنی کرد که: «از زیاده‌جوئی [در میخوارگی] می لعلی که پیش میاورم یک قفیز هاشمی است که خم آن کمی نمی‌گیرد. به سخن دیگر پیشی در می نوشیدن می‌جوید و نه در کار جهان که دیگر شصت و سه سالگی رسیده است و گوش هم کر شده» (به نقل از نامه‌ی مورخ ۱۹ دسامبر ۲۰۰۲). احتمال دیگر اینست که مصراع را چنین بخوانیم: ز پیشی که خنبش بگیرد کمی و ابیات ۶۵۷-۶۵۸ را بدین گونه معنی کنیم که: «چون آیین هر مزد روز بهمن ماه فرارسیده است و موعد پرداختن بدین کار فرخ است، می لعل پیش میاورم به قفیز هاشمی، پیش از آنکه ضعیف‌تر و پیر تر بشوم و توان جنبش در بدنم کاهش بگیرد». به عبارت دیگر «می لعل بخوریم تا جوانی و توان باده خواری داریم». استعمال ز پیشی که در معنی «پیش از اینکه» به صورت که پیشین‌ازین باز هم در شاهنامه آمده است: که پیشین‌ازین غارت و تاختن + ز هرگونه بی باید انداختن (← بهرام گور ۱۴۷۲). ایضاً در ویس و رامین نیز آمده است که: ز پیش عاشقی بودم توانا + به کار خویشتن بینا و دانا (بخش ۵۶ ب ۳۳؛ در طبع جناب استاد محمد روشن مصراع یکم بصورت: «ز پیش ار عاشقی بودم توانا» آمده است، ۱۵۹، ب ۳۳). هیچکدام ازین دو تعبیر بنظر من چنگی به دل نمی‌زند اما تعبیر دوم که نگرانی

شاعر را از فرارسیدن ضعف پیری نشان می‌دهد با مضمون بیت ۶۵۹ که از فرارسیدن شصت و سه سالگی و کر شدن گوشش شکایت دارد، نیز مناسبت دارد. العلم عندالله. اکنون که چند سالی ازین مکاتبات گذشته است، من گمان می‌کنم که صورت صحیح این ابیات اینست که اینجا می‌نویسم:

چن آیین هر مزد بهمن بود برین کار فرخ نشیمن بود،

می لعل پیش آورم، هاشمی ز پیشی که جنبش بگیرد کمی

ناگفته نماند که ز پیشی در نسخه‌ی اساس که همان نسخه‌ی لندن معروف باشد بدون نقطه ضبط شده است. اما لغتی که بنده در مجلد ششم آنرا بصورت خُنْش تصحیح قیاسی کرده‌ام، در نسخه‌ی اساس صریحاً واضحاً بصورت جنبش ضبط شده، و در مورد نگیرد در متن هم، نسخه‌ی اساس حرف یکم این کلمه را بی نقطه ضبط کرده و نسخه‌ی اول لنینگراد، یعنی لن نیز آنرا بگیرد نوشته است. بنابراین پیشنهاد بنده در مورد این بیت پشتوانه‌ی متنی دارد ولو این که مورد قبول اهل فن یا خود حضرت استاد خالقی هم نباشد. بیش ازین تصدیعست و این مختصر را با آرزوی عمری دراز و شادکامی و تندرستی برای استاد فاضلم به پایان می‌آورم.

یادداشتها

۱- در اصل باید آمده است اما بنده به پشتوانه‌ی رسم الخط نسخه بدلهای ذ، م: بیاید را به بیاید تبدیل کردم که بنظم صحیح تر است. نگاه کنید به شمس‌الدین محمد بن قیس الرّازی، کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم، با مقابله شش نسخه‌ی خطی قدیمی و تصحیح مدرّس رضوی استاد دانشگاه، تبریز (۴): کتابفروشی تهران، ۱۳۳۸، ۶۶۲.

۲- در اصل: یکی اما بر اساس نسخه بدلهای م، ذ: یکی را گزیده شد. نگاه کنید به المعجم، ص ۶۶۲ زیرنویس ۴.

۳- در اصل: یکی از فضلا و امرای کلام [(را)] پرسیدند.

۴- این سخن را جاحظ به ابن المقفع نسبت داده است: «و قيل لابن المقفع ألا تقول الشعر؟ قال: الذی یجیئنی لا أرضاه، و الذی أرضاه لا یجیئنی» نگاه کنید به: ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ، البیان و التبیین، ۲ مجلد، به تصحیح عبد السلام محمد هارون، قاهره، ۱۹۴۸، ۱/ ۲۰۸ و ۲۱۰.

۵ - در اصل: گزارشهای. مرحوم استاد مدرّس نوشته‌اند که به فرض صحّت نسخه، «گزار به معنی نقش باریک و کم رنگ نقاشان و مصوّران است که اول می کشند بجهت اندام و اسلوب و بعد از آن رنگ آمیزی کرده پرداز می دهند». اما بنظر فقیر گزار از مصدر گذاردن، گذاشتن است که در ترکیباتی چون آهن گزار، جوشن گزار و جز آن بسیار به کار رفته است. رنگ آمیزی درین مورد با صنعت نساجی مناسبتی ندارد. منظور شمس قیس اینست که شاعر را به بافنده‌ی ماهری مانند کند و می‌گوید همانطور که بافندگان تار و پود پارچه را به ظرافت و از سوراخهای باریک بافته‌ی خود می گذرانند، شاعران نیز سخن را یک در دیگر می‌تنند و از تنگناها به ظرافت عبور می‌دهند و شعر نیک را به هم می بافند. رودکی می‌فرماید: هم به چنبر گزار خواهد بود + این رسن را اگرچه هست دراز (سعید نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، چاپ دوم، ۱۳۳۶، ۵۰۳) که معلوم می‌شود گزار در مورد «گذراندن ریسمان از چنبر» بکار می‌رفته که در عمل هم کار نساجان همین گذراندن نخ و ریسمان از چنبر گره‌های کوچک و بافتن پارچه است. بنابراین گزارش به معنی «گذرانیدن» باید درین جمله مطابق نصّ نسخه‌ی س: گزارشهای نگاه میداشتند. والله اعلم.

۶ - شمس قیس، المعجم، صص ۴۶۲ - ۴۶۳.

۷ - روزی که من این نامه را می نوشتم مرحوم دکتر شهبازی هنوز در قید حیات بود، روانش شاد و یادش به خیر باد.

۷ - سجّاد آیدنلو، «چو آدینه هر مزد بهمن بود ...» دانش و خرد: نشریه قطب علمی فردوسی شناسی دانشگاه مشهد، (زیر چاپ).

کتابنامه

- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، ۱۹۴۸، البیان و التبیین، به تصحیح عبدالسلام محمد هارون، قاهره، جلد اول.

- رازی، شمس‌الدین محمدبن قیس، ۱۳۳۸، المعجم فی معاییر اشعار العجم، تصحیح محمد تقی مدرّس رضوی، کتابفروشی تهران.

- فردوسی، حکیم ابوالقاسم، ۱۳۸۷، شاهنامه، (دفترهای ۱، ۴، ۶) به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، انتشارات دایرة المعارف.

- نفیسی، سعید ۱۳۳۶، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران، ابن سینا.